

## حیات، از منظر قرآن و فلاسفه غرب و شرق



دکتر لطف الله دزکام<sup>۱</sup>  
محمد عباس زاده جهرمی<sup>۲</sup>

### چکیده

از دیرباز اندیشمندان به شناخت حیات اهتمام داشته‌اند، به این جهت از منظرهایی متفاوت بدان نگریسته‌اند. از جمله فلاسفه غرب و شرق، با نظرات مختلف به تبیین تفاوت‌های موجود زنده و غیرزنده و معرفی حیات انسان پرداخته‌اند. مثلاً برخی فلاسفه غرب ضمن ارائه دیدگاهی مکانیستی از حیات، تلاش کرده‌اند آن را همچون دستگاهی مکانیکی، متشکل از اجزای بی‌جان و قابل شبیه‌سازی تصویر نمایند. برخی دیگر، دیدگاهی ارگانیستی دارند، به این معنا که حیات را جزئی در کنار اجزای بی‌جان موجود زنده تلقی کرده‌اند. عده‌ای هم به اصالت حیات و تفاوت اساسی موجود زنده با غیرزنده قایل شده‌اند.

اما فلاسفه مسلمان طبق مبانی خود، تعاریف دیگری از حیات ارائه نموده‌اند، چنان که

۱- عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی جهرم

Email: dezham@yums.ac.ir

۲- عضو هیات علمی مجتمع آموزش عالی جهرم

Email: m\_abasi2@yahoo.com

قرآن کریم نیز با نگاهی برتر به حیات، به ویژه حیات انسان، پرده از مراتب مختلف آن بر داشته است.

**کلمات کلیدی:** قرآن، حیات، حیات طیب، ویتالیسم، ارگانیسم، مکانیسم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

شناخت حیات و تعریف آن، از مهم ترین مقدمات شناخت صحیح انسان است که بر نوع انسان‌شناسی، جهان‌بینی و در نتیجه نوع سعادت انسان اثر می‌گذارد. از دیرباز مباحثی متعدد پیرامون حیات مطرح شده که از منظرهایی متفاوت به آن پرداخته‌اند؛ گاهی با نظریه پردازی متکفل پاسخ سؤالات مربوط به خاستگاه و اساس حیات شده‌اند. گاهی درباره هدفدار بودن زندگی بشر و گاه حیات موجودی خاص مثل گیاه یا حیوان را بررسی کرده‌اند و از دستگاه‌های مختلف حیاتی آن و عوامل حیات پرده برداشته‌اند. زمانی، اسناد حیات به خداوند متعال را بررسی یا از غایت حیات، ارزش، پوچ بودن یا نبودن یا علت آن سؤال و یا مرگ و حیات را با یکدیگر مقایسه و علائم و آثار این دو را تعیین کرده‌اند.

بررسی همه این نگرش‌ها و سؤالات از حوصله این بحث خارج است؛ مقاله ذیل، با توجه به موضوعش، تنها در پی پاسخ‌گویی به سؤالات زیر است:

- «تفاوت موجودات زنده و غیر زنده چیست؟»

- «منظور از حیات انسانی چیست؟»

- «آیا میان وجود و حیات رابطه‌ای قابل تصویر هست؟»

فلاسفه در پاسخ به سؤالات فوق، نظریاتی مختلف ارائه نموده‌اند. افزون بر آن‌ها، قرآن کریم نیز در این باره بیاناتی دارد که به نظر می‌رسد به افقی برتر از پاسخ‌های فلاسفه اشاره می‌کند.

## ۱- حیات از منظر فلاسفه غرب

فلاسفه غرب برای تبیین تفاوت موجودات زنده و غیر زنده، سه دیدگاه مختلف را مطرح کرده‌اند:

### الف- حیات مکانیستی

طبق این دیدگاه، حیات امری فراتر از ماده نیست، بین بی‌جان و جاندار مرزی وجود ندارد، همان‌طور که واقعیت موجودات بی‌جان چیزی جز ترکیب اجزای تشکیل دهنده آن‌ها نیست، واقعیت جانداران نیز فراتر از ترکیب اجزای سازنده آن‌ها نمی‌باشد.

پیشینه این دیدگاه را می‌توان در اندیشه‌های دانشمندان بزرگ قرن هفدهم میلادی جستجو کرد؛ قرن‌ی که آن را عصر «تولد علوم جدید» نامیده‌اند. (باربور، ۱۷)

در این دوران، گالیله (۱۵۶۴-۱۶۴۲م)، دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م) و نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷م)

با تبیین نظریات علمی خود، چرخه علوم را به طرزی شگرف متحول کردند. گالیله هرگز تصویری مکانیستی از طبیعت و حیات ارائه نکرده، اما مقدمات خوبی برای این دیدگاه فراهم نموده است. وی به جای تبیین «غایت شناختی» وقایع و توجه به علل غایی، نظر خود را به تبیین توصیفی معطوف کرده است. مثلاً او نمی پرسید: «چرا اشیاء سقوط می کنند؟» بلکه می پرسید: «چگونه سقوط می کنند؟» (همو، ۳۱)

گالیله، علاوه بر ارائه متدلوژی جدید تبیین نظریات علمی، طبیعت را متشکل از «ماده متحرک» معرفی نمود و به منظور «فرموله کردن» روابط حاکم بر طبیعت، دو مقوله جرم و سرعت را - که تا آن زمان اهمیتی چندان نداشتند - مورد اهتمام قرار داد.

دکارت، معاصر گالیله، ریاضیات را کلید درک طبیعت معرفی و ادعا کرد که همه حیوانات، ماشین‌هایی خودکار، پیچیده و بدون عقل و احساساتند. وی همچنین بدن انسان را در حکم ماشین دانست و تنها ذهن را از این قاعده استثنا نمود. (همو، ۳۳-۳۴)

چنان که لاپلاس، طبیعت را نظام ماشین‌وار کاملاً علی- معلولی معرفی کرد که همه پدیده‌هایش به وسیله قوانین فیزیک قابل تبیین هستند.

اما دیدرو (۱۷۴۸-۱۷۱۳) از نوعی دیدگاه متافیزیک ماتریالیستی دفاع نمود که مدعی بود همه هستی و حیات انسان را می توان طبق آن تبیین نمود.

ولی پس از او، لامتری در کتاب «انسان- ماشین» خود مدعی شد که حتی آگاهی انسان محصول حرکات اتم‌ها است. (همو، ۷۴-۷۳)

خلاصه دیدگاه مکانیستی حیات از دو نظریه تشکیل شده است:

الف- مکانیسم دکارتی: حیات موجود زنده همان ترکیب شیمیایی است؛ لکن روح نیز حیاتی جداگانه دارد.

ب- مکانیسم مادی: حیات موجود زنده همان ترکیب شیمیایی است و به روح (مبدأ حیات) نیاز ندارد. پس هرچه هست - به هر شکل و صورتی که باشد - صرفاً ماده است.

بنابراین دو مبنای اصلی دیدگاه‌های مکانیستی حیات، عبارتند از:

۱. اصالت تحویل (Reductionism) ۲. اصالت تجزیه (Atomism)

«اصالت تحویل» - که از آن به «واگشت‌گرایی» نیز یاد می کنند - به معنای تبدیل یا تقلیل طبیعت و حیات به مجموعه‌ای از معادلات ریاضی است. برت (Edwin Burtt) این طرز تفکر را در آغاز فیزیک جدید چنین شرح می دهد:

«از آنجایی که تبدیل طبیعت به مجموعه‌ای از معادلات ریاضی- بدین تصور که هیچ چیز

خارج از ذهن بشر نیست که قابل تحویل به ریاضیات نباشد- باعث پیشرفت شده است، «اصالت طبیعیان» یک شبه راه صد ساله رفته/اند». (Burt, 305)

بر مبنای «اصالت تجزیه» بخش‌های اصلی و اصیل اندیشه، شناخت یا هر ترکیب دیگری، همان عناصر بسیط، مفرد و مجزای آن است. به عبارت دیگر، یک شیء مرکب، چیزی بیشتر از عناصر سازنده و اجزای تشکیل دهنده خود ندارد.

### بررسی دیدگاه مکانیستی حیات

دیدگاه مکانیستی حیات از جهاتی مختلف قابل نقد است:

۱- در حیات جانداران، نوعی خود مختاری وجود دارد، حال آن که واکنش‌ها و رفتارهای غیرجانداران چنین نیست.

۲- از ویژگی‌های حیات خودسازی، خودنظم بخشی و خودبازسازی است که هیچ نظیری در قلمرو ماشین ندارد و با دیدگاه مکانیستی قابل توجیه نیست. موجود زنده طی رشد و تکاملش، خود را می‌سازد، تنظیم می‌کند و حتی زمانی که بخشی از بدنش جدا می‌شود - مثل جدا شدن قطعه‌ای از دم سمندر - خود، آن را ترمیم می‌کند.

۳- راندل می‌نویسد: در تبیین دکارت، ذهن «یک پستوی دم دست بود که هر آنچه در علم فیزیک به تجربه نمی‌آمد یا با طبیعت مکانیکی سازگار نبود، در آن قرار می‌گرفت». (باربور، ۳۴)

۴- برت، نتیجه تلقی مکانیستی از طبیعت را چنین می‌داند: «جهانی که مردم آن را زیستگاه خود می‌پنداشتند، جهانی سرشار از رنگ و صدا، آکنده از عطر و شادی و عشق و زیبایی بود که در هر گوشه و کنارش، سخن از هماهنگی آگاهانه و آرمان‌های آفرینشگرانه به میان می‌آمد، اکنون درهم فشرده شده، ... سخت، سرد، بی‌رنگ، بی‌صدا و بی‌جان شده است؛ جهان کمیت، جهان حرکتی که نظم ماشینی‌اش قابل محاسبه ریاضی بود». (Burt, 239)

۵- این دیدگاه با تبیین قرآن از حیات هم منافات دارد. قرآن کریم خروج مرده از زنده و بالعکس را معرفی می‌کند که نشان دهنده تمایز این دو است: «... وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ...» (یونس، ۳۱)

### ب- حیات ارگانیستی

مخالفت با تلقی طبیعت به عنوان دستگاهی بی‌جان و بی‌روح، از نیمه دوم قرن هجدهم

میلادی، ابتدا تحت عنوان نهضت رمانتیک، شروع و سپس با عنوان «ارگانسیم» - اصالت اندام یا اندام‌وار انگاری موجود زنده - ادامه پیدا کرد. اولین بار سال ۱۹۱۹، ریتز، جانورشناس مشهور، این اصطلاح را برای تبیین نظریه خود به کار گرفت. وی که ارسطو را پایه گذار و نماینده برجسته تئوری ارگانسیم می‌شناخت، ارگانسیم را به صورت واحد، اساسی برای توضیح اجزای خود و اجزای تبیین کننده ارگانسیم دانست. (Encyclopedia philosophy, vol7, 36)

طبق این اندیشه، موجود زنده از اجزایی بی‌جان تشکیل شده است که صرف آن‌ها نمی‌توانند حیات موجود زنده را محقق سازند، بلکه عامل دیگری نقش وحدت بخشی به این اجزا را - که در اصطلاح آن‌ها را «صورت» می‌نامند - برعهده دارد، حیات چیزی بیش از ترکیب شیمیایی است و ویژگی‌های موجود زنده صرفاً با ترکیبات شیمیایی و فرمول‌های فیزیکی قابل تبیین نیست. پس، هر کل پیوسته و زنده‌ای، بیش از مجموع اجزای جداگانه آن است. بنابراین، با مقایسه سلول و مولکول می‌توان گفت: حیات همان اختلاف مولکول بی‌جان و سلول جاندار است.

این دیدگاه تفاوت موجود زنده و غیرزنده را چنین تبیین می‌کند: «یک سیستم زنده از اجزای غیرزنده ترکیب یافته، البته این اجزا در سیستم زنده ارتباط‌هایی دارند که هرگز آن‌ها را در سیستم‌های غیرزنده ابراز نمی‌کند». (Felix Alluntis, 695)

در دیدگاه مزبور، «ارگان» واحد موجود زنده به شمار می‌آید که ویژگی‌های آن عبارت است از: قدرت پاسخگویی به محرک، قابلیت تکثیر، رشد، تکامل و قدرت ایجاد ثبات داخل خود.

### بررسی دیدگاه ارگانستی حیات

۱- در میان موجودات زنده، استثنائاتی وجود دارند که ویژگی‌های ارگان را ندارند، اما آن‌ها را جزء موجودات زنده می‌شمارند؛ مانند ویروس‌ها.

۲- حقیقت وحدت بخش (صورت) که در این تبیین عامل حیات تلقی شده، ممکن است در گیاه عامل حیات باشد، اما در حیوان و انسان، غیر از علت حیات و آثار حیاتی است. به همین خاطر، از نفس انسان و حیوان به عنوان علت حیات نام برده شده که غیر از صورت آن است.

۳- این دیدگاه با دیدگاه قرآنی سازگاری ندارد چرا که با از بین رفتن عامل حیات - که حقیقت وحدت بخش نیز هست - بایستی موجود مرده متلاشی شود و وحدت خود را از دست بدهد، حال آن که چنین امری اتفاق نمی‌افتد. بدین جهت قرآن تبدیل و تحویل

مرده به زنده را مطرح می سازد. (روم، ۱۹)

### ج- ویتالیسم

چنان که بیان شد، دو دیدگاه مکانیسم و ارگانیسم بر این پایه هستند که موجود زنده از اجزای بی جان تشکیل شده است، اما دیدگاه ویتالیسم (اصالت حیات) با این مبنا مخالفت نموده، قائل است که اجزای بی جان در ساختمان یک موجود زنده دخالت ندارند.

گفتنی است به تصریح اندیشمندان، تنها اندکی از متفکران به این نظریه قائل شده‌اند. طبق این دیدگاه حضور در سیستم‌های زنده، نقشی را به همراه خواهد داشت که هرگز نمی‌توان آن را در سیستم غیر زنده دید. (Felix Alluntis, 695)

چنان که برگسون (Henry Bergson)، فیلسوف مشهور فرانسوی می‌نویسد: «حیات به طور ابتدایی از آغاز وجود داشته است و لازم نیست هیچ نیروی حیاتی ویژه‌ای بر ماده حاکم شود». (Goudge, 570 و رک: باربور، ۴۳۷)

### بررسی دیدگاه ویتالیسم

نظریه ویتالیسم نیز از جهاتی مختلف قابل نقد است:

۱- طبق این دیدگاه به وجود آمدن موجود زنده از غیر زنده قابل تبیین نیست، مثلاً یک گیاه از دانه غیر زنده و یک پرنده از تخم به وجود می‌آید. خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَانِّي تَوْفَكُونَ»

«به راستی که خدا، شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده بیرون می‌سازد و بیرون آورنده مرده از زنده است این است خدا! پس چگونه (از حق) بازگرداننده می‌شوید» (انعام، ۹۵)

۲- مبانی این دیدگاه تبیین نشده و تفاوت بین موجود زنده و غیر زنده با آنچه که ما از موجودات زنده سراغ داریم، منافات دارد. چراکه موجودات غیرزنده با تبدیل و تحول می‌توانند در شاکله بدن یا تنه و یا دیگر قسمت‌های اجزاء موجود زنده ایفای نقش نمایند و به موجود زنده تبدیل شوند. خداوند می‌فرماید:

«تَوَلِّجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَتَوَلِّجُ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَتَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتَخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

«شب را در روز وارد می‌کنی و روز را در شب وارد می‌کنی و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده بیرون آوری و هر که را (شایسته بدانی و) بخواهی، بی حساب،

روزی دهی.» (آل عمران، ۲۷)

### ۳- حیات در فلسفه اسلامی

فلاسفه و متکلمان اسلامی معمولاً حیات را به مبدأ قدرت و علم تعریف نموده‌اند (سبحانی، ۱۰۷) و سعی کرده‌اند با استفاده از آثار حیات، اصل وجود آن را اثبات نمایند.

گاهی از حیات معنای عام‌تری اراده می‌شود که عبارت است از «نیروی که آثار خاصی چون تغذیه، تنمیه و... دارد». این معنا در علوم طبیعی کاربرد دارد چنان که گیاهان طبق این معنا زنده و دارای حیات هستند. گاهی هم حیات در معنای اخص (مبدأ و نیرویی که از آن، دو اثر علم و قدرت حاصل می‌شود) کاربرد دارد. البته طبق این معنا ادراک و فعالیت، دو اثر حیاتند، نه خود آن. چنان که فرد بیهوش ادراک و فعالیت ندارد، اما زنده است. (طباطبایی، نهاية الحکمة، ۳۷۱) همچنین برخلاف قدرت و ادراک که از مفاهیم ذات‌الاضافه هستند، حیات مفهومی نفسی است. (مصباح، ۴۱۰/۲)

در فلسفه، مبدأ حیات همان «نفس» است. فلاسفه قدیمی افزون بر گیاه، حیوان و انسان، افلاک را نیز دارای نفس می‌دانند، اما معاصران نفس را صرفاً برای گیاه، حیوان و انسان اثبات می‌کنند.

این سینا در تبیین اقسام نفس برای موجودات زمینی، به سه قسم اشاره کرده است:

۱- نفس گیاهی، از آن جهت که تولید مثل، نمو و تغذیه دارد، کمال اول برای جسم طبیعی آلی است. ۲- نفس حیوانی دارای ادراک جزئیات و حرکت ارادی است. ۳- نفس انسانی افعال خود را با فکر و استنباط انجام می‌دهد؛ زیرا امور کلی را ادراک می‌کند. (النفس من کتاب الشفاء، مقاله اولی، فصل ۵/ ۵۵)

یکی از مباحث مطرح در این میان، اسناد حیات به خداوند و تبیین معنای زنده بودن خداوند است، چرا که حیات از صفات خداوند و حتی از اسماء اوست.

اشاعره - که صفات خداوند را زائد بر ذات دانسته‌اند- حیات خداوند را صفت ثبوتی و زائد بر ذات معنا می‌کنند، اما معتزله - که صفات را از ذات خداوند نفی می‌کنند و نیابت را می‌پذیرند- حیات خداوند را به صورت سلبی و «محال نبودن قدرت و علم» معنا می‌کنند. چنان که برخی متکلمان شیعه نیز این معنا را پذیرفته‌اند. (کشف المراد، ۴۰۱) اما فلاسفه و اکثر متکلمان شیعه - که به عینیت ذات و صفات الهی قائلند- حیات خداوند را عین ذات او معرفی می‌کنند.



شیخ اشراق از منظر «نور و ظلمت» به «حیات» می‌نگرد و آن را نور مجردی معرفی می‌کند که درآک و فیاض است. (سهروردی، ۱۱۷/۲)

در این زمینه (حیات) برخی دیگر از فلاسفه اسلامی نیز در کتب خود، تعاریف زیر را ارائه می‌کنند:

- صفتی است که مبداء اتّصاف به ادراک و فعل است. (سبزواری، ۲۱۱)

- بودن شیء به نحوی که از او افعالی که از احیا صادر می‌شود - که همان ادراک و فعل است - صادر شود. (ملاصدرا، ۴۱۸/۶)

- وجود الشّیء عند نفسه (قطب الدین شیرازی، ۷۹۷)

خلاصه از منظر فلاسفه اسلامی حیات هر موجودی، نحوه وجود آن و با وجود مساوی است. این تبیین با خروج مرده از زنده و بالعکس - که قرآن آن را مطرح می‌کند - سازگارتر است. استاد مصباح یزدی حیات موجودات مادی را از قبیل «وصف به حال متعلق» معرفی کرده و آن را وصف ذاتی نفس آنان و بالعرض وصف بدنشان دانسته است. از آن جا که حیوان نفس مجرد مثالی دارد، حیات هم از خواص ذاتی موجودات مجرد به شمار می‌رود. (مصباح، ۴۰۹/۲)

اشکال این تعریف آن است که طبق آن حیات شامل گیاه نمی‌شود. البته خود ایشان این اشکال را دریافته و تذکر داده که حیات به معنای دیگر قابل اطلاق بر گیاهان است. دلیل وی آن است که حیات به این معنا مشتمل بر نقص است؛ زیرا بر نمو و تولید مثل مشتمل می‌باشد که از خواص مادیات است. (همان)

به نظر می‌رسد کامل‌ترین تعریف «حیات» متعلق به ملاصدرا است که آن را نحوه وجود دانسته است که با توجه به تشکیک وجود و مراتب مختلفش، باید حیات هر مرتبه از وجود، طبق ویژگی‌های آن مرتبه تبیین شود.

حیات در حکمت متعالیه، نحوه وجود و مسانخ با آن معنا شد. طبق این معنا تسبیح (رعد، ۱۳)، پرندگان (نور، ۴۱)، شب، روز، ماه و خورشید، (انبیاء، ۲۰ و ۳۳) ستارگان، درختان، چهارپایان، کوه‌ها (حج، ۱۸) و به طور کلی همه موجودات آسمان‌ها و زمین، حتی سایه‌های آن‌ها (رعد، ۱۵) به خوبی قابل تبیین است. همه موجودات، بهره‌ای از وجود و به اندازه ظرف وجودی خود ادراک و شعور دارند، پس تسبیح آنان به تبع حیاتشان معنا پیدا می‌کند.

#### ۴- حیات از منظر قرآن کریم

به منظور بهتر معنا کردن حیات از منظر قرآن، باید به معنای اماته و موت در مقابل احیا

و حیات نیز توجه نماییم. علامه طباطبایی برای تبیین معنای حیات، همراه «نحوه وجود شیئی»، قید «ترتیب آثار مطلوب بر آن» را ذکر کرده‌اند.<sup>۳</sup> (طباطبایی، المیزان، ۵۲/۱۰) لذا موت شیئی به معنای «مترتب نشدن آثار مطلوب بر شیئی» است، مثلاً زمین زنده، زمینی می‌باشد که آثار مطلوب مثل سبزی و رویدن بر آن نمایان باشد و برعکس زمین مرده، زمینی است که چنین نباشد.

به این ترتیب زنده شدن انسان در گرو ارائه آثار مطلوب انسانی از وی است. انسان مرده - گرچه به ظاهر نفس می‌کشد و فعالیت می‌کند، آثار مطلوب انسانی از وی صادر نمی‌شود. عامل حیات بخش انسان، ایمان است. اگر انسان با ایمان باشد، زنده است. از این رو قرآن حقیقت برخی انسان‌ها را مانند چهارپا و پست‌تر از آن‌ها<sup>۴</sup> (اعراف، ۱۷۹) یا سنگ و سخت‌تر از آن‌ها (بقره، ۷۴) معرفی کرده و عامل حیات انسانی را استجاب دعوت خداوند و رسول او بیان فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! [دعوت] خدا و فرستاده‌اش را بپذیرید، هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می‌خواند، که شما را حیات می‌بخشد و بدانید که خدا میان مرد و دلش حائل می‌شود و اینکه (در رستاخیز) فقط به سوی او گردآوری خواهید شد» (انفال، ۲۴)

همین مطلب در آیه ۱۲۲ سوره انعام به گونه‌ای دیگر بیان شده است:

«أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

«و آیا کسی که مرده بود و او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که بوسیله آن در (میان) مردم راه برود، همانند کسی است که مثل او در تاریکی‌هاست در حالی که از آن بیرون آمدنی نیست؟! ...»

طبق این آیه، انسان در سایه ایمان به نوری از جانب پروردگار مزین می‌شود که باعث حیات برتر وی و راهگشای او در کارهای روزمره زندگی اوست.

۳ - کون الشیء بحیث تترتب علیه آثاره المطلوبه منه

۴ - اهل ضلالت و غفلت که از قلب‌ها، چشمان و گوش‌هایشان برای عبرت‌پذیری استفاده نکردند. (اعراف، ۱۷۹)

- کسانی که هوای نفس خویش را خدای خویش گرفته‌اند (فرقان، ۴۳ و ۴۴)

- اما کسانی که کافر شدند سرگرم عیش و نوش دنیا شدند و می‌خورند آن طور که چارپایان می‌خورند و در آخرت جایشان آتش است (محمد، ۱۲)

مفسران در تبیین این آیه و معنای نور، نظراتی مختلف ارائه نموده‌اند: مثلاً فخر رازی موت، حیات، نور و مشی مردم را مراتب کمال نظری نفس آدمی تفسیر کرده است، (فخر رازی، ۱۳/۱۳۳) اما این، با ظاهر آیه سازگار نیست.

برخی دیگر منظور از «نور» را ایمان (تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۱/۵۸۷) یا قرآن (طنطاوی، ۵/۱۶۹) و یا علم حاصل از ایمان (طباطبایی، همان، ۷/۳۳۹) دانسته‌اند. به نظر می‌رسد نیاز به ذکر این مصادیق نیست؛ زیرا در این آیه نور مراتبی از حیات برتر انسانی است که خود نیز امری ذومراتب است، هرچه قابلیت دریافت این نور بیشتر باشد، فیاض علی الاطلاق، نور بیشتری به وجود می‌بخشد تا افق‌هایی تازه به روی صاحب خود باز کند که چه در بعد نظر و چه در بعد عمل راهگشا خواهد بود و در نتیجه مشاعر و توانایی‌های بالقوه آدمی را به فعلیت می‌رساند. انسان اگر توانست ظرف وجودش را آیینهای برای بازتاب این نور قرار دهد، حیات در او جلوه‌گر خواهد شد و گرنه بهره‌ای از این فیض الهی نخواهد برد.

از تقابل «حیات» و «مات» در آیه فوق درمی‌یابیم که اگر ظرف وجود انسان بتواند این نور را تجلی بخشد، به حیات انسانی دست پیدا کرده است و گرنه از حیات انسانی برخوردار نمی‌شود. انسان دارای این نور، هم خود از آن بهره می‌برد، هم دیگران را بهره‌مند می‌سازد. (طبرسی، ۴/۵۵۶) طبق بیان قرآن کسی که به این نور مزین شود، از «شرح صدر» برخوردار می‌شود (زمر، ۲۲) و قلب وی به جهت مصفا شدن هم به صاحب خود فایده می‌رساند، هم به دیگران، اما قلب بی‌بهره از این نور بسته، بی‌روح و بی‌فایده است؛ و این به تعبیری همان رجسی است که برای بی‌ایمانان قرار داده شده است. (انعام، ۱۲۵)

پس انسان‌ها به لحاظ نوع حیات سه دسته‌اند: برخی در حیات گیاهی باقی می‌مانند؛ یعنی تمام هم و غمشان خوراک، پوشاک و مسکن مناسب است. برخی که به عرصه حیات حیوانی قدم می‌نهند، با شهوت و غضب خود گرایش‌های حیوانی‌شان را چون جاه طلبی، برتری جویی، سلطه بر دیگران و ... بروز می‌دهند، اما عده‌ای عقل و وحی را سرلوحه کار خود قرار می‌دهند و به حیات انسانی نائل می‌شوند. (جوادی آملی، ۹/۵۸۷)

به نظر می‌رسد که نباید حیات انسانی را در همین مراتب محدود کنیم؛ زیرا مراتب برتری نیز برای آن قابل تصور است، چنان که قرآن کریم انسان زنده را، پس از ارائه آثار مطلوب، به افاضه حیاتی بالاتر تحت عنوان «حیات طیبه» بشارت می‌دهد:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل، ۹۷).

«هر کس از مرد یا زن، [کار] شایسته‌ای انجام دهد، در حالی که او مؤمن است، پس قطعاً او را به زندگانی پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و حتماً مزدشان را بر طبق بهترین چیزی که همواره انجام می‌دادند، به آنان پاداش خواهیم داد»

طبق آیه بالا، انسان زنده در اثر استقامت بر دین - ایمان (اصول) و عمل صالح (فروع) - به حیاتی بالاتر؛ یعنی «حیات طیب» نائل می‌شود. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آن، از تعبیر «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» برداشت می‌کند که این حیات برتر در همین دنیا افاضه می‌شود. (طباطبایی، همان ۳۴۱/۱۲) مؤید این مطلب آن است که خداوند فرموده است ما حیات او را طیب می‌کنیم: «فَلَنَجْعَلَنَّ حَيَاةَ طَيِّبَةً» یا «فَلَنُطَيِّبَنَّ حَيَاةَ طَيِّبَةً»، بلکه به بخشش حیات دیگری اشاره می‌کند، چنان که برای انسانی که در شکم مادرش مراتب مختلف حیات را طی کرده است، از افاضه حیاتی جدید یاد می‌کند: «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (مؤمنون، ۱۴) البته مفسران معمولاً ذیل این آیه «حیات طیب» را زندگی برزخی یا حیات اخروی تفسیر کرده‌اند. (طیب، ۱۸۵/۸؛ فخر رازی، ۲۶۷/۲۰) برخی هم که احسن جزا را به آخرت مربوط دانسته‌اند و زندگی طیب را مناسب دنیا دیده‌اند، آن را به رزق حلال، قناعت و امثال آن تفسیر کرده‌اند. (زمخشری، ۶۳۳/۲)

بنابراین می‌توان گفت حیات طیب مقابل معیشت «ضنک» (طه، ۱۲۴) است که با اعراض از یاد خدا حاصل می‌شود.

گفتنی است قرآن افزون بر وعده «حیات طیب»، از اسم تفضیل آن - طوبی - نیز سخن به میان آورده است:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» (رعد، ۲۹)

«کسانی که ایمان آوردند و [کارهای] شایسته انجام دادند، پاکیزه‌ترین (زندگی) و بازگشت نیکو برای ایشان است.»

طبق این آیه، انسان در نتیجه استقامت بر ایمان و عمل صالح، به کامل‌ترین و بالاترین «حیات طیب» دست پیدا می‌کند - البته مفسران در تفسیر این آیه نیز اقوالی مطرح کرده‌اند که بیش‌تر آن‌ها را مرحوم طبرسی جمع‌آوری کرده است. (طبرسی، ۴۴۷/۶) -در مقابل کسی که نتواند به حیات طیب یا طوبی دست پیدا کند، اگر به مخالفت با خداوند برخیزد و به تعبیر قرآن کریم از یاد خداوند روی گردان شود، زندگی سختی خواهد داشت؛ (طه، ۱۲۴) چرا که از منظر قرآن، تقسیم معیشت دنیوی نیز به دست خداوند است:

«نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (زخرف، ۳۲)

عیش هم یکی از لغاتی است که در قرآن به معنای حیات به کار برده شده است. راغب در معنای عیش چنین نوشته است: «کلمه «عیش» تنها در حیات جانداران استعمال می‌شود و این کلمه اخص از کلمه حیات است؛ چون حیات هم در مورد جاندار به کار می‌رود و هم در مورد خدای تعالی و هم فرشتگان، ولی کلمه عیش در مورد خدا و ملائکه استعمال نمی‌شود و کلمه «معیشت» هم از مشتقات «عیش» است که به معنای آذوقه و هر چیزی است که با آن زندگی می‌کنند». (راغب، ذیل ماده عیش)

پس حیات انسانی و نیک در سایه پذیرش دین و استقامت بر آن حاصل می‌شود که هر چه این پذیرش عمیق تر و تحمل استقامت بیشتر باشد، مراتب برتر حیات شکوفا می‌گردد، اما در صورت اعراض از آن زندگی پرمشقت و سخت و در صورت راه نیافتن بدان حیات، در حد گیاه یا حیوان خواهد ماند. علامه طباطبایی (ره) «کلمه خبیثه» را در آیه ۲۶ سوره ابراهیم - که در مقابل کلمه طیبه است - شرک به خدا دانسته است که چون درختی خبیث از جای کنده شده، در نتیجه قرار و آرام نداشته باشد و جز شر و ضرر اثری به بار نیاورد. (طباطبایی، همان، ۷۵/۱۲)

درخت طیب، کلمه طیبه (ابراهیم، ۲۴)، زمین [شهر] طیب (سبأ، ۱۵)، رزق طیب (نحل، ۱۱۴) و خاک طیب (نساء، ۴۳) نیز در قرآن کریم استعمال شده است که می‌توان گفت: همه آن‌ها یا خود آثار مطلوب را ارائه کرده‌اند یا زمینه را برای تکامل و رشد انسان دارای زندگی طیب فراهم نمودند.

علاوه بر زندگی فردی طیب، قرآن زندگی جامعه‌ای را که آحاد آن جامعه «حیات طیب» را اختیار نموده‌اند، به زندگی اجتماعی برتر توصیف می‌کند. پس قرآن باز شدن درهای برکات آسمان‌ها و زمین بر روی جامعه مسلمان را به ایمان و تقوای افراد آن منوط می‌کند، (اعراف، ۹۶) همچنین دلیل برچیده شدن اقوام و از بین رفتن برخی جوامع را طغیان آنان در زندگی خود پس از اتمام حجت با آنان دانسته است. (قصص، ۵۸ و یونس، ۱۳) که این دو این مطلب از سنت‌های تغییرناپذیر الهی هستند.

گفتنی است گرچه انسان کامل مظهر حیات کامل و سرچشمه آن (مجلسی، ۲۱۵/۹۹) و جامعه آرمانی تشکیل شده بوسیله وی، «جامعه طیب» خواهد بود، این امر، منافاتی با تحقق مراتب برتری از حیات فردی و اجتماعی برای کسانی که در این راه تلاش و کوشش نمایند، ندارد.

## نتیجه گیری

در این مقاله با نظریاتی مختلف در خصوص حیات آشنا شدیم: اندیشمندان غرب سه نظریه متفاوت برای حیات ارائه داده‌اند که هر یک اشکالاتی دارد. فلاسفه مسلمان نیز تعاریفی از حیات ارائه نموده‌اند که کامل‌ترین آن مربوط به ملاصدرا است که با مبانی خود، مثل اصالت وجود، تشکیک وجود و... قابل تبیین است.

اما در قرآن کریم می‌توان برای حیات سه مرتبه گیاهی، حیوانی و انسانی استنباط کرد و نیز قرآن برای حیات مراتبی برتر تحت عنوان حیات طیب و طوبی معرفی می‌کند که در سایه تسلیم کامل آموزه‌های وحیانی قابل دسترسی خواهند بود. گرچه برخی مفسران حیات طیب را مخصوص جهان آخرت دانسته‌اند، ولی ظاهر آیات قرآن آن را مخصوص این دنیا معرفی می‌کنند. به خصوص با توجه به این که دنیا و آخرت دو چهره یک واقعیتند، نه دو عالم کاملاً جدا از یکدیگر، می‌توانیم حیات برتر در یکی را (آخرت) نشانی از وجود حیات برتر در دیگری (دنیا) بدانیم.



## منابع

- ۱- ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۴، چاپ چهارم
- ۲- جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، تفسیر قرآن کریم، تحقیق واعظی محمدی و اشرفی، ویرایش حسین شفیعی، قم، اسراء، ۱۳۸۵، چاپ اول
- ۳- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول
- ۴- رازی، فخر الدین ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۷ ق، چاپ سوم
- ۵- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، انتشارات دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق، چاپ سوم
- ۶- سبحانی، جعفر، محاضرات فی الالهیات، تلخیص ربانی گلپایگانی، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۱ ق، چاپ چهارم
- ۷- سبزواری، ملاهادی، اسرار الحکم، به تصحیح کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۸۳، چاپ اول
- ۸- سهروردی، شمس الدین محمد، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هانری کربن و سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵، چاپ دوم
- ۹- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق، چاپ پنجم
- ۱۰- طباطبایی، محمد حسین، النهایة الحکمة، تحقیق و تعلیق زارعی سبزواری، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۲ ق، چاپ شانزدهم
- ۱۱- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، چاپ سوم
- ۱۲- طنطاوی، سید محمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، بی جا، بی تا
- ۱۳- طیب، سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸، چاپ دوم
- ۱۴- قطب الدین شیرازی، درة التاج، به اهتمام محمد مشکوة، تهران، ۱۳۶۹، چاپ سوم

۱۵- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۹، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق

۶۱- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۸۳

۱۷- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی اسفار الاربعة العقلیة (مشهور به اسفار)، قم، مکتبة المصطفوی، ۱۳۶۸

18- Burt, Edwin Arthur. "Metaphysical Foundations of Modern Physical Science" London: K. Paul, Trench and Trubner, 2ed, 1950.

19- T. A. Goudge, "Bergson, Henri" in the Encyclopedia of Philosophy, vol1, Donald M. Borchert, Editor in Chief, 2nd ed, 2005.

20- Felix Alluntis, O.F.M., "Vitalism" in the Encyclopedia of Philosophy, vol9, Donald M. Borchert, Editor in Chief, 2nd ed, 2005.

21- Morton O. Beckner, "Organism biology" in the Encyclopedia of Philosophy, vol7, Donald M. Borchert, Editor in Chief, 2nd ed, 2005.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی